

میدون و سوفیا

نامه به یک روح



پوریا عالمی

- سوفیا... عشقم...

جای نامه امروز، نامه نماینده‌های مجلس به رئیس‌جمهور را برایت رونویسی می‌کنم تا حساب کار بیاید دستت.

■ ■ ■

«جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین روحانی حضرت‌عالی آگاه‌سی دارید که با توجه به ضعف مدیریت دولت در کنترل قیمت کالاهای اساسی از جمله قیمت سرسام‌آور گوشت قرمز، مرغ، لبنیات و برخی دیگر از کالاها نظیر خودرو که فشار فوق‌العاده‌ای را به ملت عزیز و بااستقامت ما وارد می‌کند، از طرفی تبلیغات سوء دشمنان در فضای مجازی و سایت‌های بیگانه که تشدید بحران‌ها در ایران اسلامی را مدیریت می‌کند، ضرورت دارد که هرچه سریع‌تر تدبیری برای حل مشکلات مردم در زمینه کالاهای اساسی و تأمین حداقل رفاه مردم اندیشیده و اقدام شود.

ما نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی اکیدا خواستاریم که با حل این مشکلات اجازه ندهید که بازیگران استکبار جهانی در میدان موضوعات اقتصادی مردم بازیگر شوند و اعتقادات پاک مردم انقلابی را به بازی بگیرند.»

■ ■ ■

می‌دانی سوفیا... در پایان چیزی که مشخص است این است که مسئولان ما معلوم نیست به چی باور دارند.

عاشق معتقد به روح تو؛ میدون دوم

پرنده آبی

سادگی ژاپنی

● از چند روز پیش عکس‌هایی از دیدارهای امپراتور ژاپن و همسرش با چند مقام رسمی کشورهای مختلف منتشر شده و مورد توجه کاربران شبکه‌های اجتماعی قرار گرفته است؛ عکس‌های دیدار امپراتور و همسرش با ترامپ و ملانیا، عکس دیدار چند سال قبل خانواده سلطنتی ژاپن با بن‌سلمان یا دیدار امپراتور با مرکل، صدراعظم آلمان ...

همه این دیدارها در محل مشخصی برگزارشده و شاید تنها تفاوت آن گلدان تزئینی روی میز و گلش باشد؛ میز و صندلی‌هایی تکراری که شاید حتی یک لیوان آب هم روی میز وجود ندارد.

ژاپن و کوشش شبانه‌روزی و فرهنگشان که بر مبنای احترام به دیگران و ساده‌زیستی است، برای بسیاری الگوست اما راه رسیدن به آن سخت و غیرقابل‌دسترس جلوه می‌کند. به همین دلیل است که بسیاری در شبکه‌های اجتماعی این عکس‌ها را پسندیده‌اند.



هر کاربر هم به نکته‌ای اشاره کردند: «فکر کنم امپراتور ژاپن می‌خواسته بهش درس زندگی بده وگرنه این‌قدر سادگی هم طبیعی نیست»، یا «واقعاً برای اعراب تجمّل‌گرا از طبعی‌بعیه»، دیگری تحسین کرده است: «ساده‌اس ولی گیراست و پرمعنی... این ژاپنی‌ها همه چیزشون روی حساب‌وکنابه».

یا دیگری نوشته است: «سادگی بخشی جدی از زندگی ژاپنی‌هاست. چه باورتون بشه چه نشه، تو زندگی‌هاشون زرق و برقی که انتظار دارید، نیست. امپراتور ژاپن همه رو تو همین اتاق می‌بینه». بخش طنز ماجرا هم وجود دارد: «تازه اسباب‌کشی کردن» یا «بنده خدا فرش زیر پاش رو هم فروخته به کیلو گوشت بخره» یا «همین من صندلی رو برمی‌دارن وقتی جلسشون تموم میشه اتاق خالی خالی می‌مونه». به نظر واقعیت این است: «ژاپنی‌ها تجملات را می‌سازن و صادر می‌کنن ولی خودشان در کمال سادگی زندگی می‌کنن».

اما یک نکته درباره ژاپن که از سوی مؤسسه گالوپ اعلام شده است شاید جالب باشد که تنها ۱۱درصد از مردم ژاپن دوست دارند برای کشورشان بجنگند. هرچند جزئیات زندگی در ژاپن به آن سادگی که از دور تصور می‌شود هم نیست.



شرق روزنامه

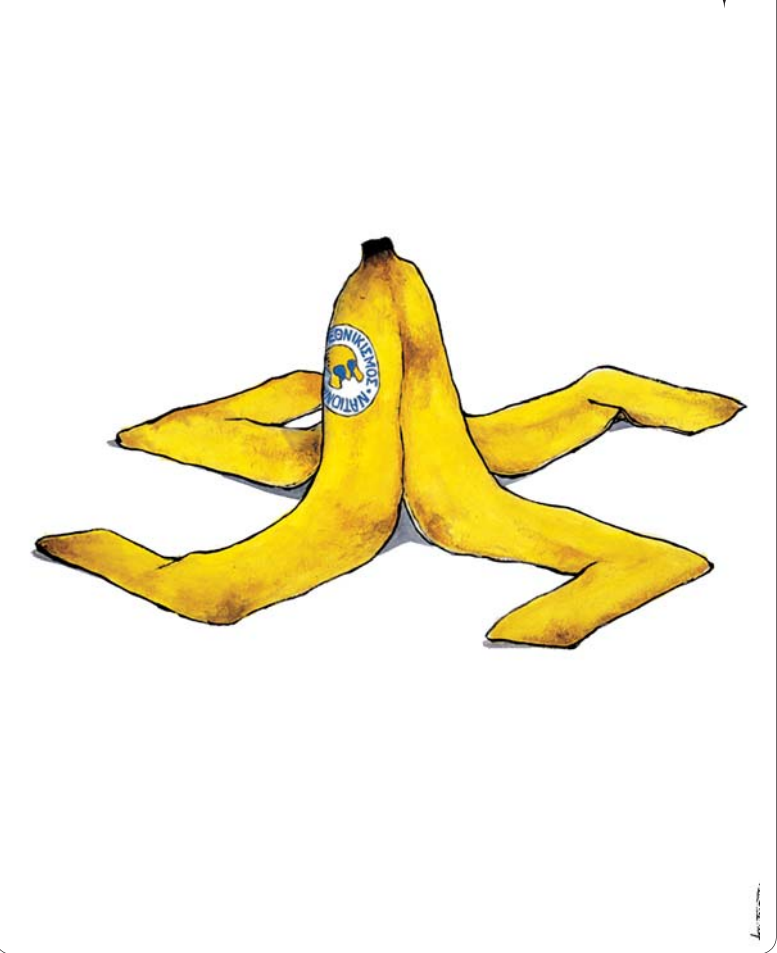
www.sharghdaily.ir

شنبه۷ اسفند ۱۳۹۷ • ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۴۴۰ • ۲۵ فوریه ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۲۷۶ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۱۷ • اذان مغرب ۱۸:۱۴ • اذان صبح فردا ۵:۱۴ • طلوع آفتاب ۶:۳۸

روزنارضا

کارتون خواب

میخائیل کوتتوریس



قصه‌های شهر

حوالی محله شیخ‌هادی

خاطره‌بازی کنید.

این همه ماجرا نیست. همان ابتدا که وارد دارالخلافه می‌شوید، قبل از اینکه پا به محلات یا حتی حیاط بگذارید، یک کتابخانه در انتظار شماست؛ کتابخانه‌ای با کتاب‌هایی درباره تهران یا با رنگ‌بوی گذشته؛ از اولین چاپ لغت‌نامه دهخدا گرفته تا دوره نشریات قدیمی. می‌توانید لابه‌لای قفسه‌های چوبی چرخ بخورید. کتابی انتخاب کنید و آنگاه در گوشه‌ای از خانه خود را در دنیای کلک خیال‌انگیز غرق کنید.

پای هر تابلو و تصویر که در این مکان بایستید، خاطره و حکایتی دارد؛ از اسناد قدیمی گرفته تا چهره‌های ماندگار، نقشه شهر تا کاسب‌های قدیمی. اگر آن‌قدر خوش‌شانس نبوید که در این گشت‌وگذار همراه کسی باشید که حکایت هر یک را برایتان نقل کند، نگران نباشید، به زودی به مدد تکنولوژی یک راوی سیار همراهتان خواهید داشت. کافی است چندتاییه گوشه‌ی موبایلتان را روی بارکد نصب‌شده روی هر تابلو بگیرید و سوار بر امواج به گذشته بروید؛

جایی که پیش‌تر به نام محله دولت‌شناخته می‌شد. داخل خیابانی به اسم شیخ‌هادی که از روحانیون خوشنام و برجسته زمان خودش بود و دوم بود؛ خانه‌ای در یکی از کوچه‌های محله قدیمی و معروف شیخ‌هادی که داشت حسابی خاک می‌خورد و یک نفر تصمیم گرفت با خریدن و بازسازی آن حال خودش و البته بقیه را خوش کند. مهین‌الملک لقب محمدرضا نانینی، داماد مظفرالدین‌شاه بوده که البته روزگار خیلی به او و خانواده وفا نکرد.



وجود دارد که زمانی حمام و مدرسه‌ای هم داشت و همگی اینها یادگاری از توانمندی و ساماندهی آیت‌الله شیخ‌هادی هستند. کمی پایین‌تر نیز یکی از سقاخانه‌های معروف تهران قرار دارد که روزگاری ماجرای قتل مشکوک کنسول سفارت آمریکا از آنجا شروع شد و فعلاً روشن‌کردن شمع در آن ممنوع است. تا اطلاع ثانوی از هرآنچه ممنوع نیست لذت ببرید.

هرساله به ابتهاج نازنین در روز تولدش زنگ می‌زنم؛ ۶ اسفند ۱۳۰۶. وقتی ایران بود، به دیدنش می‌رفتم. از وقتی رفته آلمان، امکان دیدارش پیش نیامده. نه من پاسپورت دارم که بتوانم سفر کنم و نه او به ایران آمده است. گفتم دعا کن شاید دعای شما بگیرد که پاسپورتم را بدهند. به‌جای دعا گفت خدا ازان قبول کند!

باشطاط و شاداب بود. می‌گفت از خانه بیرون نمی‌رود. آخرین‌بار هم در ایران که دیدمش، با واکر بود، ولی صدا و هوش سرشارش پیدا بود.

حرف توی حرف آمد. گفتم خوشحالم که در عصری زندگی می‌کنم که شما هم در همان عصر زندگی می‌کنید. خندید و گفت من به بچه‌هایم می‌گویم خوشحال باشید هنوز یتیمان نکرده‌ام. گفتم و مردم ایران این خوشحالی را دارند. شما از ستون‌هایی هستید که فرهنگ ایران به آن تکیه داده است. با فروتنی و بسپار و با همان لهجه قدرتمندش گفت: نه بابا. شلوغش می‌کنند.

بعد از مردم ایران تعریف کرد که مردم هروقت بحران‌های بزرگ داشته‌اند و می‌شده نابود شوند، سرشان را خم کرده‌اند تا بحران گذشته و دوباره سر بلند کرده‌اند.

مردم سواد نداشته‌اند، اما از میانشان بوعلی و سعیدی و حافظ و فردوسی سر برآورده‌اند.

گفتم مرده‌پرست نیستیم. شما هم

در ردیف بزرگان جدی شعر و ادبیات ایران هستید.سایه به شکل غریبی در همه وجودش خاطرخواه مردم ایران است. هرکس دیده باشدش، می‌داند.

صحبت از داخل ایران شد و احوال را پرسید. گفتم به زندگی جاری مشغولم.

حرف‌هایی زد که معلوم می‌شد با این سن‌وسال از جزئیات مسائل اجتماعی و اقتصادی مردم ایران خبر دارد.

توضیح دادم که شفיעی‌دکنی را در مراسم تشییع همسر دکتر شریعتی دیدم. احوالش را پرسید. گفتم محمدرضای حکیمی هم بود. خیلی نشناختم.

به همین مناسبت صحبت شریعتی شد. گفت شفיעی و شریعتی مشهدی بودند و همدیگر را می‌شناختند، اما من با شریعتی هم‌صحبت و هم‌جلسه نبودهام و همدیگر را ندیده‌ایم. من گیلک بودم و او مشهدی. فاصله زیادی داشت.

گفتم فکر کردم در محافل شعری همدیگر را دیده باشید. اضافه کردم گرچه شریعتی خیلی هم اهل شعر نبود.

خواننده بودم منزل پدری‌اش در رشت در حال تخریب است. کمی از حال‌وهوای آن منزل صحبت کرد؛ از این منازل بزرگی که چندین خانواده در آن زندگی می‌کنند. توضیح داد که پدرش در سال ۲۷ آنجا را فروخته و آمده‌اند تهران. ما حتی نداریم روی آن زمین و مال مردم است.

روایت

آدم پشت صحنه

لبخند در شرایط سخت

حسین شیخ‌الاسلامی، پژوهشگر ادبیات کودک، در سخنانی کوتاه که چند بار به دلیل احساساتی‌شدن قطع شد، گفت: «شاید کمتر کسی مانند من، سیدآبادی را دوست داشته باشد و شاید کمتر کسی مانند من مخالف او باشد. او در ۱۰ سالی که له و فراموش شده بودیم به ما امیدواری داد و ما را زنده نگه داشت. او در بدترین شرایط می‌تواند، لبخند بزند». سیدعلی کاشفی‌خوانساری بزرگ‌بیودن را از ویژگی‌های این نویسنده برشمرد که «حواسش به بقیه است». مهدی حجوانی هم که سخنانش را با اشاره به حوادث ۸۸ شروع کرده بود، با بیان اینکه: «سیدآبادی از پیشرفت دیگران ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال هم می‌شود»، گفت: «او آدم پشت صحنه است و می‌دانم این لحظات برایش سخت می‌گذرد».

سیدآبادی که سخنانش با مطایبه و طنز همراه بود، با تشکر از حاضران و بیان خاطراتی از مقاطع مختلف زندگی‌اش گفت: «من آدم خوش‌شانسی هستم، از خانواده و دوستان شانس آوردم» و ادامه داد: «تقریباً در هیچ‌کدام از کارهایی که احتمالا به‌دلیل آنها انتخاب کرده‌اند، تنها نبودم و اگر هنری داشته باشم این است که اهل گفت‌وگو و کار گروهی‌ام». او سپس درباره فعالیت‌های سال‌های اخیرش گفت: «در این چند سال همیشه با وجدان معذب و تردید کار کرده‌ام. حتی که روز هم بدون عذاب وجدان کار نکرده‌ام و این سبب شده کارهای خود را هر روز مرور کنم و مواظب باشم که بیراهه نروم». او در بخشی از خاطراتش به همکاری با مرحوم محمدرضا رستمی در کتابفروشی اگر هم اشاره کرد. این اولین نکوداشت در چارچوب برنامه مهرآیین برای تقدیر از نامزدهای ایرانی حوزه آستردید لیندگرن است. برگزیده جایزه حسن‌زاده، هوشنگ مرادی‌کرمانی و جمشید خانیان، دیگر نامزدهای ایرانی این جایزه، نیز در این هفته برگزار می‌شود.



تجربه دیگران

مشی ضدمحیط‌زیستی حاکمیت ایالات متحده و عملکرد خود خانم فاینشتین حمله کردند که او بالاخره ناچار به دفاع شد: «من می‌دانم چه‌کار دارم می‌کنم». بعد اضافه کرد: «من ۳۰ سال است دارم این کار را می‌کنم. بعد شما آمده‌اید به من می‌گویید این کار را بکنم درست است یا آن کار درست‌تر است. من جواب نمی‌دهم». وقتی هم به این استدلال متوسل شد که اخیراً حداقل یک میلیون رأی آورده است، یکی از نوجوان‌ها به او گفت: «ما همان مردمی هستیم که به شما رأی دادیم». خانم فاینشتین سن او را پرسید و وقتی فهمید ۱۶ سال دارد، گفت: «خب، شما که به من رأی نداده‌اید!»

دارد و ابتکار خانم الکساندرا اوکاسیو کورتر، نماینده ۲۹ساله دموکرات است. کودکان‌نامه‌ای روی یک پوستر برای خانم فاینشتین نوشته و با رسم شکل گل‌ها و جانوران در حال نابودی درخواستستان را مطرح کرده بودند. فاینشتین که عضو حزب دموکرات است و از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ شهردار سانفرانسیسکو بوده، در پاسخ به درخواست بچه‌ها که پیشنهاد را بپذیرد، گفت: «باشه، بهتون می‌گم چیه. ما خودمون یک توافق جدید سبز داریم»، ولی بچه‌ها قانع نشدند. یکی از آنها گفت: «حکومت قرار بوده برای مردم و با مردم باشه و همه‌اش برای مردم». در این جروب‌بحث که حدود ۱۵ دقیقه طول کشید، کودکان آن‌قدر به

سانتورجلوی بچه‌هاکم آورد

بچه‌های دبستانی مقابل دوربین‌ها روی یک سانتور آمریکایی را کم کردند! یواس‌ای‌تودی گزارش داد که سانتور دایان فاینشتین مجبور به دفاع از عملکرد محیط‌زیستی خود و نظام حاکم بر آمریکا شد و سرانجام وقتی نتوانست مجابشان کند، گفت: «من می‌دانم چه‌کار دارم می‌کنم». خانم فاینشتین این را در پاسخ به بچه‌های عضو «جنبش طلوع آفتاب» بر زبان آورد که از طرفداران حفظ محیط زیست هستند و به دفتر او مراجعه کرده بودند تا درخواست کنند از پیشنهاد بلندپروازانه یک نماینده دیگر کنگره حمایت کند. این لایحه پیشنهادی «توافق جدید سبز» نام



محمدعلی ابطحی